

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

بسم الله الرحمن الرحيم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديْقَةِ فَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجْبَائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي اسْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادَهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّجِيَّةِ وَ السَّلَامِ.»

ادامه ی بحث روایت دوم: روایت فدکیه (1:36)

بحث در استدلال به طایفه سوم بود که یکی از اهم آن موارد طایفه سوم همان احتجاجیه صدیقه طاهره سلام الله علیها است در امر فدک که گفتیم از پنج جهت می توان از این احتجاجیه استفاده کرد برای بحث مان.

اشکالات تمسک به روایت فدکیه: (2:05)

حالا این جا اشکالاتی است که باید آن ها را بررسی کنیم.

اشکال اول:

اشکال اول که بعضی دارند این هست که احمد بن ابی طاهر بن التیفور می گوید:

«ذکرت لأبى الحسين زيد بن علي بن الحسين صلوات الله عليهم

صلوات عليهم البته. الله ندارد.

کلام فاطمه علیها السلام عند منع أبی بکر إِيَّاها فدک؛ و قلت له: إِنَّ هؤلاء يزعمون أَنَّهُ مصنوع و أَنَّهُ من كلام أبی العیناء.

می گویند این ساخته و پرداخته ابن ابی العیناء است و ربطی به حضرت زهرا علیها السلام ندارد. ایشان این مطالب را نفرمودند و چنین داستانی نبوده.

خب این حرفی است که از بعضی عامه زده می شود.

جواب اشکال اول: (3:24)

جوابش هم این است که ما دیروز گفتیم چهارده سند، سیزده فرد این مطلب را نقل کردند که چهار تای آنها؛ امام باقر، امام صادق صلوات الله علیهما، حضرت زینب علیها السلام، زید بن علی بود و عبدالله بن الحسن بن الحسن بود. حالا غیر از اینها که روایت دیگر هم بودند و این یک تواتر اجمالی بلکه شاید بتوانیم بگوییم حالا قدر متیقنش اجمالی است که این مسأله دارد و از مسلمات هست اصلش. خود این زید بن علی هم این جور فرموده در جواب این سخن:

«فقال لی: رأیتُ مشایخ آل أبی طالب یروونه عن آبائهم و یعلمونه أبنائهم...»

هم از آباءشان این مطلب را نقل می‌کردند و به فرزندان‌شان هم این خطبه را می‌آموختند.

و قد حدّثنیه أبی عن جدّی یبلغ به فاطمة علیها السلام علی هذه الحکایة. و رواه مشایخ الشيعة و تدارسوه بینهم قبل أن یولد جدّ أبی العیناء.

قبل از این که جد او به دنیا بیاید این مسأله بوده و روایت می‌شده مثل حرف‌هایی که راجع به نهج البلاغه می‌زنند که خب اینها اسنادش که آدم نگاه می‌کند، اصلاً قبل از سید رضی و قبل از اینها بوده و منابعش بحمدالله وجود دارد اکثرش.

این اشکال خب از طرف عامه است و روشن است که این مطلبی نیست.

سؤال: ...

جواب: احمد بن ابی طاهر بن تیفور، یعنی نوه تیفور.

سؤال: یعنی مستقیم از خود ...

جواب: آره، ذکررت ابی الحسین زید بن علی بن الحسین.

سؤال: مصنف کتاب است ایشان؟

جواب: بله. حالا این جا از ایشان نقل کرده، حالا این را دیگر از بلاغات النساء لابد نقل می‌کند.

سؤال: آدم ثقه‌ای است خودش؟

جواب: چه کسی؟

سؤال: همین.

جواب: حالا ما این را از باب تأیید خواندیم. اصل اشکال جوابش همان است که گفتیم یعنی مصادر متعدده دارد و از جاهای مختلف خاصه و عامه نقل می‌کنند که موجب اطمینان است و تواتر اجمالی دارد.

اشکال دوم: (6:03)

اشکال دوم این است که گفته شده بله چنین مسأله‌ای بوده اما حضرت زهرا سلام الله علیها قانع شدند به حرف ابوبکر. وقتی روایت را خواند خب حضرت علیها السلام فرمود پس این طوری است، دیگر اشکالی ندارد، فانصرفت. این را هم در صفحه 219 و 220 این کتاب مطلبش را نقل کرده.

سؤال: این بر استدلال ما اشکالی نیست دیگر. به اصل...

جواب: این دومی بله. اگر این طور باشد بلکه معاضد است.

در آن جا دارد که:

«فلما فرغت من مقالاتها...»

همان عایشه بنت ابی‌بکر این را نقل کرده که این مسنداً به عایشه این نقل شده.

حمید الله ابوبکر و صلی علی نبیه صلی الله علیه و آله ثم قال ... تا همان حدیث را ذکر کرد.

فلما سمعت فاطمة ذلك رضيت و انصرفت، هكذا رواه ابوبکر موفق بن احمد الخطیب الخوارزمی عن ابی النجیب سعد بن عبدالله الهمدانی عن سلیمان بن ابراهیم عن ابن مردويه و رواه ایضا السید علی بن طاووس (به سندی که نقل می‌کند) فی کتاب المناقب.

این هم این مطلبی است که این‌ها گفتند. یک نقل است.

جواب‌های اشکال دوم: (7:43)

این جا دو تا جواب از این داریم.

جواب اول:

جواب اول همان است که آقا اشاره کردند، این است که خب فرضاً این چنین باشد پس بنابراین مدعا را اثبات می‌کند که حضرت علیها السلام وقتی دیدند که این دارد یک خبری را می‌خواند که تخصیص می‌زند عمومات ارث کتاب را پذیرفتند. این اولاً.

جواب دوم: (8:06)

ثانیاً قطعاً این مطلب دروغ است، چون می‌شود صدیقه طاهره علیها السلام ندانند این مطلب را، بیایند احتجاج کنند و بعد ابوبکر قانع کند حضرت علیها السلام را؟ خب این با عصمت آن بزرگوار، علم آن بزرگوار، سازگار نیست. اگر چیزی بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده، خب ایشان اصلاً ادعا دیگر نمی‌کردند. اصلاً دنبال نمی‌کردند، نه این که

بیایند دنبال کنند و بعد ابوبکر جواب بدهد و بخواهد ایشان را قانع کند. بنابراین، این حتماً مکذوب است. خب آن‌ها دیدند اصلش را نمی‌توانند انکار کنند، آمدند این آخرش را گفتند بله این جوری شده.

سؤال: استاد ببخشید این مطلب ...

جواب: ما هم برای شیعه‌ها الحمدلله داریم بحث می‌کنیم. اگر برای آن‌ها بود آن وقت جور دیگر. بعد برای آن‌ها باید مقدماتش را اثبات کنیم همان جور که مرحوم مجلسی قدس سره در جلد هشتم بحار طبع قدیمش همان کتاب مطاعن و فتن در آن جا همین کار را کردند. چند فصل اول قرار دادند در اثبات عصمت صدیقه طاهره سلام الله علیها و علم‌شان. این‌ها اثبات شده به آیات، به روایات، به جهات مختلف و آن وقت بعد که این ثابت شد، حالا رفتند به مناظره با عامه. آن مقدمات را ما نیاز داریم. اگر بنا شد با آن‌ها بحث کنیم، یک پیش مقدمه‌ای لازم داریم، پیش درآمدی لازم دارد که این‌ها هست. اما حالا برای بحث اصولی خودمان می‌بینیم این اشکال درست نیست و این مطلب تمام نیست.

جواب سوم: (9:51)

علاوه بر این که از این هم اگر صرف‌نظر بکنیم باز مثل موارد علم اجمالی است که مرحوم شیخ در رسائل می‌فرماید که اگر بخشی را کنار بگذاریم بینیم هنوز علم اجمالی ما وجود دارد. در اغنام و غنم و گروهی از اغنام که می‌دانیم یکی از آن‌ها موطوءه هست. اگر بعضی را جدا کردیم ولی در آن باقی مانده هنوز علم داریم که در این وجود دارد، خب باید اجتناب کنیم. حالا در این جا هم این چنین است. ما این یک دانه نقل را هم در کنار نقل‌های دیگر داریم ولی آن‌هایی که مازاد را نقل می‌کنند و می‌گویند حضرت علیها السلام قبول نکرد، با آیات جواب داد و فرمود که این غیر از تو کسی این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نکرده این یک اشکال. دوم این حرفی که تو می‌زنی مخالف با نصوص کتاب است، این روایت مخالف با نصوص کتاب است و باطل است. پیامبر صلی الله علیه و آله خلاف قرآن مطلب نمی‌گوید. این روایت را هم منها بکنیم، خود آن‌ها مورد تواتر اجمالی است. پس بنابراین صرف نظر از عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها، ثابت است به حسب نقل نقله که فیهم الامام الصادق، الامام الباقر علیهما السلام، زینب کبری، زید بن علی و عده‌ای از صحابه و کسان دیگر، آن خودش تواتر اجمالی دارد، بند به این نیست که اگر این را کنار بگذاریم تواتر اجمالی‌مان از بین می‌رود. پس به نحو تواتر اجمالی ثابت است که حضرت زهرا سلام الله علیها قبول نفرمودند این روایت را از او و جواب ابوبکر را باطل قلمداد فرمود فلذا رو کرد به انصار و آن داستان که این هست دیگر این‌ها را مطالعه بفرمایید حضرت علیها السلام بعد از آن با کسانی دیگر صحبت کردند و باز آن خطبه صغیره که آن هم خودش از خطبه‌های مهمه است که ایشان تا آخر خلاصه با این‌ها ... و الا اگر این‌ها حرف‌شان حق بود که حضرت این کار را نمی‌کردند. تا آخر سر ستیز و دشمنی با این‌ها داشتند و داستان‌هایی که دارد و مطالبی که به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند.

سؤال: استاد بعضی از روایات مگر عمومات قرآن را تخصیص نمی‌زنند چرا ما می‌آییم می‌گوییم مخالف قرآن است؟ تخصیص بزندان که خب دیگر مخالفتش برداشته می‌شود. شما می‌فرمایید که حضرت تصریح می‌کنند که مخالف قرآن است؟

جواب: بله خواندیم دیگر.

سؤال: پس آن روایاتی که...

جواب: حالا می‌گوییم. آن هم اشکال بعد است که حالا آن هم بررسی باید بشود. حالا داریم سلسله اشکالات را بیان می‌کنیم به آن هم می‌رسیم ان شاء الله.

سؤال: استاد ببخشید نزد اهل سنت خبر واحد هم حجت نیست. علمای امامیه خبر واحد محفوف به قرائن را حجت می‌دانند. آن‌ها اصلاً حجت نمی‌دانند. همین را هم می‌توانیم بر علیه آن‌ها استفاده کنیم. شما که خبر واحد را حجت نمی‌دانید ...

جواب: نه حالا این جوری نیست که آن‌ها هم کلاً و طراً خبر واحد را حجت ندانند. اساس آن‌ها هم بر خبر واحد است. علاوه بر این که این جا

سؤال: ببخشید اگر از طریق بخاری صحتش ثابت بشود این‌ها قبول می‌کنند و الا در بخاری این‌ها ذکر نشود خبر واحد

جواب: فقط بخاری نیست. حالا اشکال شما چیست؟ جان مطلب شما چیست؟

سؤال: مطلب این که این شخصی که گفته این خبر واحد را در مقابل آن نصوص می‌تواند ... کند و حضرت زهرا سلام الله علیها قبول کردند، می‌توانیم به آن‌ها بگوییم که این مبنای‌شان را به خودشان برگردانیم.

جواب: نه نمی‌توانم برگردانیم. برای این که آن‌ها این جوری می‌گویند، می‌گویند این در صورتی است که موجب علم نشود. خلیفه مسلمین گفته و حضرت زهرا یقین پیدا کرده. آن‌ها این جوری می‌گویند نه این که خبر واحد بوده.

این هم به خدمت شما عرض شود که اشکال دوم و جوابش.

اشکال سوم: (13:43)

اشکال سوم این است که این مجموعه‌ی نقل‌ها اصلش ثابت است اما دوران امر بین زیاده و نقیصه است در این‌ها. متفق نیست همه نقل‌ها بر این موارد مورد استدلال و استشهاد، این در بعضی‌هایش وجود دارد. ولی در کلش وجود ندارد. پس دوران امر بین زیاده و نقیصه می‌شود. حالا اگر شما در دوران امر بین زیاده و نقیصه قائل باشید به اصالة عدم الزیادة خب لکم الاستدلال که بگویید اصل این است که آن که اضافه دارد زیاده نیست، اضافه نکرده از پیش خودش، واقعیت دارد. اما این مطلب به حسب تحقیق مطلب تمامی نیست و ثابت نیست عقلاً چنان مطلبی فضلاً از این که شرعاً بگوییم حجت است. بنابراین در دوران امر بین زیاده و نقیصه آن زیاده نمی‌تواند مورد استدلال واقع بشود. این اشکال.

جواب‌های اشکال سوم: (14:50)

جواب اول:

ولی باز جواب این مسأله هم نظیر همان است که در مسأله قبل گفته شد و آن این است که مراجعه به این مواردی که نقل کردیم درسته بعضی‌هایش همه را ندارد اما از باب زیاده و نقیصه نیست، از باب تلخیص است. یعنی خیلی از این‌ها خواستند خلاصه داستان را بیان بکنند و خصوصیات را در مقام بیانش نباشند. چون خب خیلی طویل است و این‌ها خواستند یک گزارش مختصری از آن بدهند خب بعضی چیزها را حذف کردند و این اسمش دوران بین زیاده و نقیصه نیست. دوران امر بین زیاده و نقیصه در جایی است که هم آن که زیاده را می‌گوید در مقام نقل تمام کلام است، همان آن که نقیصه را می‌گوید در مقام نقل تمام است. آن وقت یکی کم می‌گوید، یکی زیاد می‌گوید، آن، جای آن حرف‌ها هست. اما کسی که خودش دارد می‌گوید من دارم تلخیص می‌کنم، خلاصه آن این است این جا دوران امر بین زیاده و نقیصه نمی‌شود و معارضه نمی‌کند نقیصه با زیاده. هذا اولاً.

جواب دوم: (16:13)

ثانیاً باز با تتبع این مواردی که گفتیم که مراجعه می‌فرمایید که این دیگر بالمراجعه این‌ها روشن می‌شود. من کلش را بیان می‌کنم باید مراجعه بفرمایید تا وجدان بشود این مسأله.

ثانیاً باز آن روایاتی که مشتمل بر این زیاده هست که آن روایت خوانده شد، حضرت علیها السلام جواب دادند یا باز خودشان دفع دخیلاً مثلاً فرمودند که آیا ما اهل دو ملت هستیم و باز آن را جواب دادند و بعد آیا شما اعلم به کتاب خدا و عام کتاب و خاص کتاب از پیامبر صلی الله علیه و آله هستید یا از امیرالمؤمنین علیه السلام هستید. این‌ها در یکی یا دو جا، سه جا نیست، این‌ها متعدد آمده که خود آن‌ها را هم کسی توجه بکند به خصوص وقتی به اسنادش هم توجه بکند، هم ادعای اطمینان اجمالی در این‌ها هم خالی از قوت نیست بلکه باید گفت اطمینان اجمالی وجود دارد اگر نگوییم قطع داریم اجمالاً. بنابراین باز آن که مشتمل بر زیاده هست آن مورد حجت است و آن‌هایی که این را ندارد از باب تلخیص و امثال این‌ها است. این هم به خدمت شما جواب از این اشکال.

سؤال: ... در موارد متعدد این‌ها را فرمودند؟

جواب: نه. ولی افراد متعدد آن داستان را دارند نقل می‌کنند و الا این یک واقعه بوده چند بار نبوده.

اشکال چهارم: (17:45)

و اما اشکال مهمی که هست این جا این است که خب حالا حضرت علیه السلام می‌فرماید این حدیث مخالف قرآن است و کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده و تو داری ادعا می‌کنی. این به حسب نقل‌هایی که هست.

اشکال این است که ما این مضمون را از امام صادق سلام الله علیه به سند معتبر داریم. در کافی شریف به دو سند که یکی ابوالمقبلی در آن هست و یکی نه، سند بتمامه اجلاء و آدم‌های ثقاتی هستند. این در باب صواب العلماء آن جا روایت شده. و اولین روایتی هم هست که صاحب وسائل و صاحب معالم در باب فضل علماء من سنده الی نفسه الی الامام الصادق(ع) نقل کرده این روایت را. یعنی همین طور سند متصل است از صاحب معالم تا امام صادق سلام الله علیه، می‌رسد به کلینی آن وقت به همان سندی که در کافی وجود دارد. خب با توجه به این، چطور می‌شود که ما بپذیریم این را که آن حضرت علیها السلام می‌فرماید نیست. این جا علم پیدا می‌کنیم که اگر آن روایت درست باشد، پس این نقله اشتباه کردند این جا. و این حرف از حضرت زهرا علیها السلام صادر نشده. یا چنین چیزی اصلاً نبوده. اگر این درسته که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین حرفی را نزده است، پس آن روایت چه می‌شود، این جا علم اجمالی پیدا می‌کنیم به این که یا آن روایت، یا این روایت خلاف واقع باید باشد. و وقتی علم اجمالی پیدا کردیم که یا آن صادر نشده و خلاف واقع است، یا این صادر نشده و خلاف واقع است، قهراً استدلال به هر دو ساقط می‌شود، نه به آن می‌توانیم استدلال کنیم و نه به این می‌توانیم استدلال بکنیم قضائاً لحق العلم الاجمالی.

حالا آن دو تا روایت یکی این روایت 2 همین باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ....

سند تا ابی البختری تقریباً قوی است. محمد بن یحیی که معلوم است از اجلاء است، محمد بن یحیی الاشعری القمی است، عن احمد بن محمد بن محمد بن عیسی هم که واضح است. محمد به خالد یک کمی در باره‌اش صحبت هست ولی اقوی این است که ایشان هم ثقة هست. چون نجاشی در باره‌اش فرموده یا شیخ فرموده ضعیف ولی وقتی مراجعه کنید این یعنی ضعیف فی الحدیث و قوی فی الأدب و التاریخ. عبارت آن این است که نمی‌خواهد بگوید یعنی ضعیف فی نفسه. یعنی در علم حدیث ضعیف بود و تخصصش در تاریخ و ادب و این‌ها بود. نمی‌خواهد بگوید ضعیف است تا با توثیق دیگران معارضه بکند. منتها ابو البختری بله ایشان را گفتند کذاب است و شهادت این طوری در باره‌اش هست. منتها و الذی یسهل الختم عندنا این است که روایت در کافی است لذا مشمول شهادت کلینی رضوان الله علیه می‌شود. اما خب اگر کسی حالا اشکال کند در این جهت این از نظر سند این روایت تمام نیست.

قَالَ: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورْثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا....

غیر واحدی از محدثین این را از باب افعال گرفتند (لم یورثوا درهماً و لا دیناراً) ولی بعضی‌ها هم تشدید گذاشتند مثل متن خود مرآة العقول که (لم یورثوا) است.

وَ إِنَّمَا أُوْرَثُوا....

اگر آن بود باید (ورثوا) باشد. ولی الان اورثوا است.

أَخَابِتٍ مِنْ أَخَابِثِهِمْ، فَمَنْ أَحَدٌ يَسْئَلُ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَطًّا وَافِرًا، فَانْظُرُوا عَلَمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ؟....

تا آخر حدیث شریف.

حدیث دوم در باب ثواب العالم و المتعلم است. حدیث 1 از باب ثواب العالم و المتعلم. سند این است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛

این یک سند

وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْقَدَّاحِ....

می بینید که تراکم اسناد است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ....»

تا می رسد به این جا:

... وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِيَّاراً وَ لَا دِرْهَماً، وَ لَكِنْ وَرَثَتُهُمُ الْعِلْمُ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ يَحْطُّ وَافِرٍ.»

که سند این روایت هم تمام است که يُعَاضِدُ آن سند به این سند، خود این روایت هم انبوهی از بزرگان و اجلاء و غیر آنها بودند، بنابراین خود این هم انسان برایش یک سندی است که شانه به شانه آن علم اجمالی آن جا می خواهد بزند. یعنی این هم معلوم است که این همه آدم و اجلاء دروغ نیستند، این ها دارند می گویند این مطلب را. خب فکیف التوفیق ؟ این جا از آن جاهایی است که خب آن آن جوری می گوید، این این جوری دارد می گوید.

جواب های اشکال چهارم: (24:55)

برای تخلص از این مشکله و معضله وجوهی وجود دارد. من قبل از این که این وجوه را عرض بکنم آن عبارتی را که از ابوبکر نقل شده در این مقام به آن توجه کنیم چون این کمک می کند به این که بتوانیم آن وجه های تخلص را بهتر متوجه بشویم.

در صفحه 122 که المنقول عن الامام الصادق سلام الله عليه هست:

«ثم تبئد فاطمة بشكوى ما نالها من ابى بكر و عمر من اخذ فدك منها و مشيها اليهم فى مجمع الانصار و المهاجرين و خطابها الى ابى بكر فى امر فدك و ما رد عليها من قوله: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا وَاْرَثَ لَهُمْ» و احتجاجها عليه بقول الله عزوجل بقصة زكريا و يحيى « فَهَبْ لى مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِئُنى وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا » ... تا آخر.

این جا که از امام صادق سلام الله عليه این نقل می شود، قول ابوبکر را این جوری نقل کرده «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا وَاْرَثَ لَهُمْ». این یک نقل. انبياء وارث نیست. اصلاً وارثی بر آنها نیست. این نقل اول.

در صفحه 172 منقول از زینب کبری سلام الله علیها است این.

«فَأَمَّا مَا سَأَلْتُ

ابوبکر می‌گوید

فَقَالَ ابوبکر لها صدقت یا بنت رسول الله لقد کان ابوک بالمؤمنین رثوفاً.

تا خلاصه یک تعاریفی دارد.

فَأَمَّا مَا سَأَلْتُ فَلَمْ يَجْعَلْهُ ابوک مَصْدُوقٌ قَوْلُکَ وَ لَا اِظْلَمَ حَقُّکَ وَ اَمَّا مَا سَأَلْتُ مِنْ الْمِيرَاثِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ».

این جا دیگر آدم واقعاً خون گریه کند جا دارد. می‌گوید من همه اموال خودم را در اختیار شما قرار می‌دهم و این را من نمی‌توانم بدهم، این کار شرعی است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اما تمام اموال من برای شما. هر کاری می‌خواهید بکنید، این جوری است به حسب این نقل‌هایی که این جا هست. خب فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ. خب آن نقل قبلی با این نقل لازم و ملزوم هستند. وقتی لا نُورَثُ پس وارثی نیست، وارثی نیست پس لا نُورَثُ. با هم تهافتی ندارند ولی بالاخره مفاد دو تا است اگرچه این مفادها لازم و ملزوم یکدیگر هستند.

در صفحه 224:

«إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «أَنَا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَباً وَ لَا فَضَّةً وَ لَا دَاراً وَ لَا عَقَاراً وَ اِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ النُّبُوَّةَ».

این نبوت را هم به ارث می‌گذاریم. «إِنَّمَا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ» این اضافات است. «لَا نُورَثُ ذَهَباً وَ لَا فَضَّةً وَ لَا دَاراً وَ لَا عَقَاراً وَ اِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ النُّبُوَّةَ»

حال لقائل احتمالاً بعیداً بعیداً که این را به صیغه مفعول بخواند. یعنی «إِنَّمَا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ» ما ارث نمی‌بریم. از هیچ کس، از باباهایمان از کسی ارث نمی‌بریم امور دنیا را. آن که ما ارث می‌بریم انبیاء بعدی از قبلی مثلاً، کتاب و حکمت و نبوت است. به قرینه نبوت بیاییم این جوری معنا کنیم، چون معنا ندارد که نبوت را به ارث بگذارند مگر این که انبیاء سلف مقصود باشد غیر پیامبر خاتم الانبیاء، آن‌ها بله ارث می‌گذاشتند. چون بعدشان دائماً پیامبر می‌آمد، پس پیامبری را به ارث می‌گذاشتند، این به حساب غلبه پیامبران آن جوری گفته شده چون برای خوشان نفرموده که.

سؤال: نبوت عامه را به ارث می‌گذارند. الان اوصیاء...

جواب: آن که اصلاً به ارث گذاشته نمی‌شود. نبوت عامه امر عقلی است، آن‌چه به ارث می‌گذارند نبوت خاصه است.

سؤال: نبوت خاصه فقط برای حضرت رسول است دیگر قبلش هم نبوت عامه داشتند.

جواب: بابا گفتم، توجیه کردم. حضرت موسی نبوتش را ارث داد به عیسی. پیامبران قبلی همین طور ارث دادند به بعدی‌ها پس بنابراین از این طیف عظیم پیامبران این نبوت به

ارث برده شده است الا خاتم الانبياء که دیگر خب قهراً چون خاتم الانبياء است به ارث برده نشده.

در صفحه 224 آن جا هم

«إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَباً وَ لَا فَضَّةً وَ لَا دَاراً وَ لَا عَقَاراً وَ إِنَّمَا نُورِثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّةَ».

که این هم شبیه آن هست، شاید یک کلمه اضافه داشته باشد. این عین هم هستند و فرقی نمی‌کند.

خب باز در صفحه 237:

«أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: تَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا تُورِثُ ذَهَباً وَ لَا فَضَّةً وَ لَا دَاراً وَ لَا عَقَاراً وَ إِنَّمَا تُورِثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّةَ، وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ قَلِيلٍ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ...»

آن هم به دست ولی امر بعد از ما است که آن حکم فيه بحکمه. بعد این جا هست که عرض کردم. بعد می‌گوید:

وَ قَدْ جَعَلْنَا مَا خَوَّلْنَاهُ فِي الْكُرَاعِ وَ السَّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ....

این که از شما گرفتیم و به ارث نگذاشتیم شما ببرید ما برای خودمان برنداشتیم. این را داریم خرج جنگ می‌کنیم و این‌ها را تبدیل کردیم به سلاح و ابزار که:

وَ يُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ، وَ يُجَالِدُونَ الْمَرَدَّةَ وَ الْفَجَّارَ... تا آخر.

بعد آن جا می‌گوید:

وَ هَذِهِ خَالِي وَ مَالِي هِيَ لَكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ لَا تَرَوِي عَنْكَ وَ لَا تَدَّخِرِي دُونَكَ، وَ أَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَيْبِكِ، وَ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِيَبْنِيكَ، لَا يُدْفَعُ مَا لَكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَ لَا يُوصَعُ مِنْ قَرْعِكَ وَ أَصْلِكَ... تا آخر.

که این جاها از آن جاهایی است که بله.

بعد در صفحه 241 آن جا هم باز این جوری می‌گوید:

وَ قَدْ قَلَبَ وَ ابْلَغَ فَاهْجَرْتَ فَغَفَرَ اللَّهُ لَنَا وَ لَكَ وَ أَمَا بَعْدَ وَ قَدْ دَفَعْتُ آلَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ دَابَّتْ وَ حَذَّائِهِ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ...

این چیزها را ما به حضرت امیر دادیم. واگذار به او کردیم.

و اما ما سوی ذلک فإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَباً وَ لَا فَضَّةً وَ لَا دَاراً وَ لَا عَقَاراً وَ إِنَّمَا نُورِثُ الْإِيمَانَ

یا نورث الإیمان

وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ السَّنَةَ»...

یک تفاوت‌هایی دارد. سنت آن جا نبود و این جا هست. ایمان آن جا نبود و این جا هست.

و قد عملت بما امرنی و نصحت له.... تا آخر.

این‌ها عبارات روایت است که از ابوبکر نقل شده.

حالا ببینیم این مطلب با آن چه که در کافی شریف، فقط در کافی هم نیست، در بصائر الدرجات است، اگر جستجو کنید موارد عدیده هست و مصادر متعدد دارد این. یعنی از این طرف هم یک مسأله مسلّمی است این روایت. کیف التوفیق بین این دو تا ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.